

مقایسه عرفان، اخلاق و فقه

Contents

1.....	تفاوت عرفان و اخلاق
3.....	تفاوت اخلاق و فقه
5.....	منابع فقه و اخلاق نیز متفاوتند؛
5.....	اخلاق و عرفان از دیگاه امام خمینی ره
6.....	جامعه فقهی طی جامعه اخلاقی
7.....	تفاویتی دیگر از اخلاق و عرفان با رویکرد معنای اصطلاحی آنها

تفاوت عرفان و اخلاق

درباره عرفان از دو جنبه می‌توان بحث و تحقیق کرد : یکی از جنبه اجتماعی، و دیگر از جنبه فرهنگی .

عرفا با سایر طبقات فرهنگی اسلامی از قبیل مفسرین، محدثین، فقهاء، متکلمین، فلاسفه، ادباء، شعراء، یک تفاوت مهم دارند و آن اینکه علاوه بر اینکه یک طبقه فرهنگی هستند و علمی به نام عرفان به وجود آورده و دانشمندان بزرگی در میان آنها ظهرور کردند و کتب مهمی تألیف کردند، یک فرقه اجتماعی در جهان اسلام به وجود آورده با مختصاتی مخصوص به خود، بر خلاف سایر طبقات فرهنگی از قبیل فقهاء و حکماء و غیرهم که صرفا طبقه فرهنگی هستند و یک فرقه مجزا از دیگران به شمار نمی‌روند.

اهل عرفان هرگاه با عنوان فرهنگی یاد شوند با عنوان "عرفا" و هر گاه با عنوان اجتماعی شان یاد شوند غالبا با عنوان "متصوفه" یاد می‌شوند.^۱

^۱آشنایی با علوم اسلامی، ج ۲ ص ۸۳

عرفان به دو قسم عرفان نظری و عرفان عملی تقسیم می شود؛
عرفان عملی با اخلاق مقایسه می شود و عرفان نظری با فلسفه، و اشتباه است
که ما عرفان نظری را با علم اخلاق مقایسه کنیم و اخلاق را بر عرفان نظری ترجیح
دهیم.

استاد شهید علامه مطهری درباره تفاوت عرفان عملی با اخلاق چنین توضیح می دهد؛
"عرفان عملی مانند علم اخلاق است که درباره "چه باید کرد" ها بحث
می کند با این تفاوت که :

اولاً عرفان درباره روابط انسان با خودش و با جهان و با خدا بحث می کند و
عمده نظرش درباره روابط انسان با خدا است و حال آنکه همه سیستمهای اخلاقی
ضرورتی نمی بینند که درباره روابط انسان با خدا بحث کنند، فقط سیستمهای اخلاقی
مذهبی این جهت را مورد عنایت و توجه قرار می دهند.

ثانیا سیر و سلوک عرفانی - همچنانکه از مفهوم این دو کلمه پیدا است - پویا
و متحرک است، بر خلاف اخلاق که ساکن است . یعنی در عرفان سخن از نقطه آغاز
است و از مقصدی و از منازل و مراحلی که به ترتیب سالک باید طی کند تا به
سرمنزل نهايی برسد .

از نظر عارف واقعا و بدون هیچ شائبه مجاز، برای انسان "صراطی وجود دارد
و آن صراط را باید بپیماید و مرحله به مرحله و منزل به منزل طی نماید و رسیدن به
منزل بعدی بدون گذر کردن از منزل قبلی ناممکن است .

لهذا از نظر عارف، روح بشر مانند یک گیاه و یا یک کودک است و کمالش در
نمو و رشدی است که طبق نظام مخصوص باید صورت گیرد . ولی در اخلاق صرفا
سخن از یک سلسله فضائل است از قبیل راستی، درستی، عدالت، عفت، احسان،
انصاف، ایثار و غیره که روح باید به آنها مزین و متجلی گردد .

از نظر اخلاق، روح انسان مانند خانه‌ای است که باید با یک سلسله زیورها و
زیستها و نقاشیها مزین گردد بدون اینکه ترتیبی در کار باشد که از کجا آغاز شود و به

کجا انتها یابد؟ مثلاً از سقف شروع شود یا از دیوارها و از کدام دیوار؟ از بالای دیوار یا از پائین؟

در عرفان بر عکس، عناصر اخلاقی مطرح می‌شود اما به اصطلاح به صورت دیالکتیکی، یعنی متحرک و پویا.

ثالثاً عناصر روحی اخلاقی محدود است به معانی و مفاهیمی که غالباً آنها را می‌شناسند، اما عناصر روحی عرفانی بسی وسیعتر و گسترده‌تر است. درسیر و سلوک عرفانی از یک سلسله احوال و واردات قلبی سخن می‌رود که منحصر به یک "سالک راه" در خلال مجاهدات و طی طریقها دست می‌دهد و مردم دیگر از این احوال و واردات بی‌خبرند".^۱

استاد مطهری در مورد عرفان نظری می‌گوید:

"بخش دیگر عرفان مربوط است به تفسیر هستی، یعنی تفسیر خدا و جهان و انسان. عرفان در این بخش مانند فلسفه است و می‌خواهد هستی را تفسیر نماید، بر خلاف بخش اول که مانند اخلاق است و می‌خواهد انسان را تغییر دهد. همچنانکه در بخش اول، با اخلاق تفاوتها بی‌داشت، در این بخش با فلسفه تفاوتها بی‌دارد".^۲

تفاوت اخلاق و فقه

فقه به عنوان جزیی از معارف دینی هدفی جز تأمین سعادت انسان ندارد؛ زیرا دین برای سعادت بشر آمده است اما نمی‌توان همه اجزاء دین را از حیث تأمین ساعات بشر در یک رتبه قرار داد. برخی از اج زاء دین به طور مستقیم در تأمین سعادت اثر می‌گذارند به طوری که بدون آنها سعادت انسان تحقق نمی‌یابد. عقاید دینی درباره مبدأ و معاد از این قبیل هستند. کسی که به وجود خداوند یکتا باور ندارد و عدالت

^۱ همان، ۸۵

^۲ آشنایی با علوم اسلامی ج ۲ ص ۸۶

خداؤند را نمی‌پذیرد و جهان را هدف دار و تحت اراده موجودی متعالی و مطلق نمی‌داند به سعادت و کمال حقیقی نخواهد رسید .

برخی دیگر از اجزاء دین چنین تاثیر مستقیمی در تامین سعادت ندارند برای مثال مقررات حقوقی مطرح شده در ادیان در مرحله نخست به انگیزه تأمین نظم اجتماعی آمده‌اند؛ ولی این نظم در قالب یک دین بر اساس اهداف دینی برقرار می‌شود و هر قانونی را نمی‌توان برای تامین نظم مورد نظر دین مناسب دانست. این گونه قوانین به واسطه تأمین نظم مطلوب دین، مقدمه تامین سعادت افراد می‌شوند .

با این سخن می‌توان هدف فقه را از آن جهت که جزیی از دین است تامین سعادت و کمال انسان معرفی کرد و از آن جهت که شامل قوانین حقوقی و احتمالاً قوانین و قواعدی که بهداشت جسمی و روانی را تامین می‌کنند و مانند آن دارای اهداف واسطی متفاوتی دانست و تفاوت هدف را به منزله یکی از تفاوت‌های اخلاق و فقه بیان کرد .

تفاوت قلمرو آن گونه که درباره رابطه اخلاق و حقوق گفته شد درباره اخلاق و فقه وجود ندارد؛ زیرا قوانین فقهی همه روابط چهار گانه انسان را شامل می‌شوند. احکام عبادی فقه بیانگر رابطه انسان و خدا هستند و برخی از تکالیف فقهی مربوط به رابطه انسان با خویشتن هستند. حرمت اضرار به نفس و جوب حفظ حرمت انسانی خویشتن و امثال آن از این قبیل اند. حقوق ، فقط در قلمرو روابط اجتماعی انسان و روابط او با طبیعت حضور می‌یابد، در حالی که فقه همه روابط چهار گانه انسان را در بر می‌گیرد .

ضامن اجرایی احکام فقهی پاداش و کیفر اخروی است و ضامن اجرایی قوانین

اخلاقی، وجدان اخلاقی است ، می‌توان انسان ملحدی را تصور کرد که به احکام اخلاقی وفادار باشد، مشروط بر آن که وجدان اخلاقی او بیدار باشد پایبندی انسان ملحد به احکام اخلاقی، شاید چندان استوار نباشد؛ این مسئله به قوت وجدان اخلاقی

او بستگی دارد. به عبارت دیگر جهان بینی الهی و نگرش دینی به عالم ، اجرای احکام اخلاقی را مطمئن تر می کند. ولی ضامن اجرایی احکام اخلاقی، منحصرا پاداش و کیفر

آخری نیست

منابع فقه و اخلاق نیز متفاوتند؟

منبع قوانین اخلاقی می تواند متون و منابع دینی باشد ولی منابع دینی ، منبع منحصر به فرد اخلاق نیستند؛ قوانین اخلاقی حتی در جوامع غیر دینی نیز وجود دارند.

اعتقاد متدينان به معارف موجود در متون دینی و نیز ايمان مؤمنان به عصمت اولياء دين باعث می شود متون دینی و سيره انبيء و امامان و معصومین منابع موثقی برای شناخت مصاديق های احکام اخلاقی باشند؛ ولی قوانین فراگیر اخلاقی بدون رجوع به منابع دینی نیز قابل شناخت هستند؛ مانند اصل راستگویی، عدالت ورزی، امانت داری و... خدمت بزرگ دین به اخلاق همین است که انسانها را از خطأ در شناخت مصاديق احکام اخلاقی باز می دارد و آنان را در سلوک عملی اخلاقی در موارد خاص راهنمایی می کند .

اخلاق و عرفان از دیدگاه امام خمینی ره

امام خمینی (ره) معتقدند که ارزش های کلی اخلاقی را می توان با عقل فهمید و اثبات کرد. فطرت الهی آدمی را قبول دارند و در این فطرت شناخت، تمیز و تشخیص فجور و تقوا به آدمی الهام شده است: «فَإِنَّمَا الْفُطُورُ عَنِ الْفُجُورِ وَالْمُنْكَارِ» . این قدرت شناخت، این شعور اخلاقی، نیرو و «حس اخلاقی» و به تعبیر زان ژاک روسو یا وجود اخلاقی که از او به بعد در «دانش فلسفه اخلاق» مطرح شد، مورد تایید حضرت امام (ره) هست. یعنی ایشان، انسان را دارای یک «فطرت الهی» می دانند که اگر در شرع هم نیامده بود و معرفی ارزش ها و ضد ارزش های اخلاقی ناگفته مانده بود، خود آدمی می توانست برخی از ارزش های کلی و مادر را تشخیص بدهد مثل «العدل حسن و الظلم قبیح»، برخلاف اشاعره که کل ارزش

های اخلاقی را شرعی می دانستند نه ذاتی، اما معتزله و شیعه معتقد بودند که آدمی دارای قوه دراکه و نیروی درک و دریافتی آنچنان است که قدرت تشخیص برخی از مبانی و اصول اولیه اخلاق را دارد.

جامعه فقهی یا جامعه اخلاقی

فقه و اخلاق در مقایسه جامعه فقی با جامعه اخلاقی، نقش بسزایی دارد. در صورتی که جامعه فقهی، مانعی برای اخلاق تصور شود بدون شک جامعه فقهی به معنای فاصله گرفتن از جامعه اخلاقی خواهد بود ولی اگر احکام فقهی زمینه ساز توصیه های اخلاقی باشد بلکه منزله و مرتبه ای از اخلاق به شمار رود، تشکیل جامعه فقهی و بستر سازی برای تحقق احکام فقهی حرکت به سمت جامعه اخلاقی خواهد بود. متأسفانه برخی با برداشت نادرست از فقه گمان نمی نمایند احکام فقهی جزو ارزش‌های زندگی انسان به شمار نمی رود و در سعادت و کمال انسان و جامعه انسانی تأثیری ندارد در صورتی که وقتی هدف انبیاء انسانسازی باشد تعالیم آنها که احکام فقهی بخشی از آنست تعالیمی در جهت انسانیت است. بنابراین میان اخلاق و فقه از جهت سازندگی انسان و جامعه پیوند وثیقی وجود دارد که نسبت این دو به خوبی ترسیم می کند .

از باب نمونه کلام فیض کاشانی در پاسخ به رویکرد منفی غزالی به فقه، روشنگر است. فیض می گوید: «فقه علمی شریف و الهی است که مستفاد از وحی و مقتبس از مشکلات نبوت بوده، مایه ترقی و تقرب عابدان به مقامات رفیع معنوی است، چرا که نشاندن خوهای نیکو در مزرعه نفس به سرپنجه مبارک اعمال مشروع و نیکوی بدن میسر است و دست یافتن به علوم مکاشفه (معرفت حقیقی به توحید، نبوت، معاد و...) جز با تهذیب خلق و تصفیه باطن و تنویر دل به نور شرع و ضیای خرد صورت تحقق نمی پذیرد به همین جهت اینها در گروی آن است که آدمی بداند کدام عمل

طاعت است و قرب می آورد و کدام عمل معصیت است و دوری از خدا را می افزاید،
فقه همان علم شریف و مطلوب است که کلید این تشخیص را در دست عابدان و
عاملان می نهد و آنان را از مقربات و مبعادات آگاه می سازد»

می توان ارتباط وثيق اخلاق با فقه را از منظری دیگر نيز مشاهده کرد و آن
اینکه فقه نه تنها با گستردگی خود فضا را بر اخلاق تنگ نمی کند بلکه بستر مناسب
کسب اخلاقیات را فراهم می سازد. علت این جهت آن است که انسان که در پی
ارزش هاست با تمایلات و امیال مادی مواجه است و با وجود تمایلات نمی تواند
حرکت خود به سوی کمال را دنبال کند. دین برای تحقق اهداف اخلاقی و غلبه بر
تمایلات مادی یا تحويل آنها، راه هایی را به عنوان مناسک پیشنهاد می کند که در
لیاس شریعت و احکام فقهی ظاهر می شوند. برای نمونه دراسلام روزه و نماز واجب
شده است و روزه مایه تقویت خودمختاری انسان و کترول غراییز است، چنانکه نماز
زمینه ساز روگردنی از غیرخدا و توجه به معنویت و مقام الوهیت است و بدین ترتیب
احکام فقهی زمینه ساز دستیابی به ارزشهای اخلاقی است. و تفاوت اخلاق با فقه
بجهت اختیار و عدم اختیار ناصواب است زیرا اختیار مبنای کل دین است و مردم با
اختیار، دین را که بخشی از آن اخلاق و بخشی از آن احکام دینی است انتخاب می
کنند. همانگونه که اکراه بر اخلاق ناصواب است، اکراه بر احکام دینی هم نادرست
است زیرا بطور کلی اکراه بر دین صحیح نیست البته کسانی که در جامعه دینی زندگی
می کنند باید رعایت قوانین را بنمایند و حقوق متدينان را رعایت کنند چنانکه در سایر
جوامع هم چنین است .

تفاوتش دیگر از اخلاق و عرفان با رویکرد معنای اصطلاحی آنها
عرفان به معنی شناخت است که می تواند از راه حس، عقل؛ نقل و یا دل
حاصل شود ولی در اصطلاح شناخت ویژه ای است که از راه شهود درونی و دریافت

باطنی حاصل می شود که شناختی بی واسطه است و مستقیماً خود معلوم‌مورد ادراک قرار می گیرد. به طور خلاصه، عرفان عبارت است از: شناخت خدای متعال، صفات و افعال او، شناختی که نه از راه فکر و استدلال؛ بلکه از طریق ادراک قلبی و دریافت باطنی حاصل می شود.

عرفان یعنی شناخت خدا؛ ولی نه غایبانه و از راه عقل و برهان، بلکه با قلب و دل و روئیت حضور او در عمق جان.

ولی اخلاق از کلمه خلق به معنی صفت پایدار و راسخ یعنی ملکه استوار، اخلاق به مجموعه این گونه صفات اطلاق می شود. معنای لغوی اخلاق اختصاصی به صفات پسندیده ندارد بلکه صفات زشت را هم در بر می گیرد. در اصطلاح اخلاق به دو معنا به کار می‌رود:

۱- تمامی صفات که منشاء کارهای پسندیده و ناپسند می شود چه به صورت پایدار و چه زود گذز

۲- گاهی اخلاق صرفا در مورد صفات و افعال نیک و پسندیده به کار می‌رود.
نتیجه اینکه عرفان در حوزه شناخت آدمی است که می تواند منشاء افعال خاصی شود.^۱

آیت الله جوادی آملی درباره تفاوت عرفان عملی با اخلاق، آورده است:

فرق عرفان عملی با اخلاق در تمایز عرفان نظری از اخلاق نظری نهفته است، زیرا عرفان عملی برای تحقق ره آورده عرفان نظری است چه اینکه به نوبهء خویش زمینه ساز تبیین مسائل آن هم می باشد، ولی اخلاق عملی برای تحقق رهنمود اخلاق

^۱. فلسفه اخلاق، سلسله دروس آیة الله مصباح. در جستجوی عرفان اسلامی، آیة الله مصباح

نظری است. ... در مورد رابطه اخلاق عملی و عرفان عملی می توان گفت: همانطور که فلسفه بمنزله منطق عملی برای عرفان نظری محسوب می شود، اخلاق عملی نیز بمنزله منطق عملی برای عرفان عملی به شمار می آید^۱. به عبارت دیگر می توان گفت: مهمترین تفاوت عرفان عملی با اخلاق، قطع نظر از روش متفاوت این دو مکتب آنست که در عرفان تنها از رفتار اخلاقی که مطرح است سخن به میان نمی آید، بلکه رابطه انسان با جهان و به ویژه رابطه انسان با خدا سخت مورد توجه و بحث است.

اخلاق، هنر درست زیستن و سعادتمندانه شدن است. عرفان نیز می کوشد تا شیوه درست زندگی و راه رسیدن به سعادت را به انسان نشان دهد. از دیدگاه، عرفانی تیره بختی انسان معلول دوری از اصل خویش است، بنابراین راه سعادت چیزی جز باز جستن روزگار وصل و پیوستن به اصل نخواهد بود. انسان مهجور به سبب اتصاف به صفات منفی و دوری از صفات مثبت الاهی گرفتار زندان نفس و تیره روزی است. لذا باید از کردارهای بد خود پشمیمان شود و سپس با سیری روحی و معنوی که سخت دقیق و دشوار است از گناه حقیقی که همانا احساس بودن «احساس خودی» و احساس وجود داشتن در جنب وجود حق است، توبه کند که (وجودک ذنب لايقاس به ذنب) یعنی خود در میان نبیند، همه او بیند و دین سان به فنای در حق که سعادت واقعی و ابدی است برسد، اما آن سیر روحی و معنوی که فاصله میان بیدار شدن از حواب راه حق باید پشت سر نهد. در باب این مقامات و منازل سخن بسیار است و عارفان بر حسب ذوق و دیدگاه خود از این مقامات و شمار آنها سخن گفته اند. سیر در این مقامات با دو هدف انجام می گیرد: سوی حق، آن سان که این سینا در نمط نهم اشارات، مطرح کرده است مشتمل بر دو حرکت است: ۱. حرکت سلبی ۲. حرکت ايجابي الف. حرکت سلبی، تخلیه — اين حرکت که سير الى الحق است، به منظور

^۱ تحریر تمہید القواعد، ص ۱۳

سلب صفات منفی از نفس صورت می‌گیرد. در جریان این حرکت، سالک الی الله از شواغل و حجاب‌ها جدا شده (رفض) و به گفته مولانا، اژدهای نفس بکشد، و به قول ابوسعید ابوالخیر، به طاغوت نفس کفر ورزد تا به خدای مؤمن شود. ب. حرکت ایجابی، تخلیه. این حرکت که همانا سیر فی الحق است به منظور کسب صفات مثبت و آراستن نفس بدین صفت صورت می‌پذیرد و آن به اصطلاح «تخلق به اخلاق الاهی است». بدین معنی که چون سالک، به گفته هجویری، از اشتغال یا اشغال مانعه مر بنده را از خداوند، اعراض کرد و در مراتب تخلیه ارتقاء یافت و خود را در میان ندید، هر قدرتی را علم او می‌یابد و هر اراده‌ای را تحت اراده او می‌نگرد و با همه وجود باور می‌دارد که هر وجود صادر از اوست و به راستی همه اوست و این معانی، یعنی به نیک‌ترین خویها آراسته شدن و به اخلاق الاهی تخلق یافتن، در آستانه فنا قرار گرفتن و آماده وصول و وصال گشتن و سرانجام به حق پیوستن و در وحدت فانی شدن و به سعادت واقعی و ابدی رسیدن.^۱

نتیجه گیری و سخن نهائی اینکه: اخلاق راهی است که برای عموم انسان‌ها خصوصاً متوضطین از مؤمنین رفتني تر و هموارتر است و عرفان عملی مسیری است که برای خواص از مؤمنین برنامه ریزی شده است. برای مطالعه بیشتر برخی از منابع اخلاق و عرفان عملی معرفی می‌شود: ۱. اوصاف الاشراف، خواجه نصیرالدین طوسی ۲. منازل السائرین، خواجه عبدالله انصاری ۳. جامع السعادات، نراقی ۴. الاخلاق، شیر ۵. سیر و سلوک، بحرالعلوم ۶. لب اللباب، علامه طباطبایی

اخلاق عملی و عرفان عملی دارای مبادی مشترکی هستند. برای مثال امام خمینی(ره) در کتاب شرح جنود عقل و جهل به مسائلی چون صبر و مراتب آن، تسلیم

و فوائد آن، فضائل صمت، تواضع، زهد و مراتب آن، علم، توکل، شکر و مراتب آن و رضا پرداخته است.^۱

در بررسی رابطه اخلاق و عرفان در می‌یابیم که عقل و استدلال روح حاکم و کلی در اخلاق است. انسان اخلاقی همواره از ابزار عقل بهره می‌برد و با کنار هم گذاردن صغرا و کبراها به این نتیجه می‌رسد که برای رسیدن به سعادت از چه راههایی باید عبور کرد. برای مثال در کتاب اخلاق ناصری برای علاج جهل مرکب آمده است: «نافع‌ترین تدبیری که در این باب استعمال توان کرد تحریض صاحب این جهل بود بر یادگیری علوم ریاضی، چون هندسه و حساب و ارتیاض به براهین آن، که اگر این ارشاد قبول کند و در آن انواع خوش نماید از لذت یقین و کمال حقیقت خبردار شود.»^۲

اما در عرفان روحیه حاکم، عشق و محبت است. عارف از آن جهت عارف شده است که دل را ابزار کار خود قرار می‌دهد؛ او از منطق و عقل تا مرحله‌ای استفاده می‌کند اما عشق همیشه عاشق را به مراحلی کشانده و مجبور به اعمالی کرده است که نزد عامه به جنون تعبیر می‌شود. در احوالات فضیل گفته شده است: «نمونه زهد و ریاضت بود، از معاشرت با مردم تنفر داشت و با وجود آنکه ازدواج کرده بود زندگی خانوادگی را بزرگترین مانع رسیدن به خدا می‌دانست. در مدت سی سال تنها یک بار او را خندان یافتند و آن وقتی بود که پرسش از دنیا رفته بود.» شطحیات عرفا را می‌توان در این راستا بررسی کرد. شطح، حکم متناقض نمایی است که ظاهرًا غریب و نامأнос و نامعقول است. چنین سخنانی در اوج وجود و مستی بر زبان جاری می‌شود. قصد عرفا از بیان چنین جملاتی قطعاً ظاهر آنها نیست بلکه باید عمق و باطن آنها را جستجو کرد. برای نمونه جامی در بیان تفاوت «من» فرعون با «من» یک عارف عاشق چون حلاج می‌گوید: «فرعون در خودبینی در افتاد و همه را خود دید و ما را گم کرد و حسین منصور همه را مادید و خود را گم کرد و لذاست که «من» حاکم مصر بیان

^۱ شرح منازل السائرین، خواجه عبدالله انصاری، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۳، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

^۲ آخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی، انتشارات خوارزمی، ص ۱۷۴.

پیمان شکنی و کفر او در مقابل خداوند و «من» گفتن حلاج نشانه‌ای از فیض خداوندی است.^۱

از دیگر تفاوت‌های موجود بین عرفان و اخلاق موضوع اعتدال است. پایه و اساس اخلاق ارسسطوی «قانون زرین اعتدال» است. در این قانون هر فضیلتی دو سو دارد یک جنبه افراط و جنبه دیگر تفریط است که هر دو رذیله به حساب می‌آیند و آنچه نقطه اعتدال و حد وسط باشد فضیلت می‌باشد. مانند جبن و تھور که هر دو رذیلت است و شجاعت به عنوان حد وسط فضیلت به حساب می‌آید. اما در عرفان عموماً از حد اعتدال خارج می‌شوند. برای نمونه یکی از محورهای چهارگانه طریقت اکبریه منسوب به شیخ اکبر ابن عربی، جوع است. سالک تا نتواند دل از حواچ مادی برهاند و تا گرسنگی نکشد نخواهد توانست در مسیر سیر و سلوک به جایی برسد. عطار نیشابوری در کتاب «تذکرۃ الاولیاء» در ذکر شیخ ابوالحسن خرقانی می‌گوید: «شیخ گفت: اگر خواهی که به کرامت رسی، یک روز بخور و سه روز مخور، سوم روز بخور، پنج روز مخور، پنجم روز بخور، چهارده روز مخور، اول چهارده روز بخور، ماهی مخور، اول ماهی بخور، چهل روز مخور، اول چهل روز بخور، چهار ماه مخور، اول چهارماه بخور سالی مخور.»^۲

همچنین در اخلاق با مدل انسانی رو برو هستیم. مکاتب مختلف اخلاقی از پیروانشان می‌خواهند که خود را متخلق به اخلاق انسانی کنند اما مدلی که عرفان ارائه می‌دهد خود حضرت حق است و انسان موظف است خلیفه بودن خود را به نحو درستی ادا کند. ابن عربی در فصوص الحكم، فص آدمی می‌گوید: «وقتی حق سبحانه و تعالی از حیث اسماء حسنای خود، که قابل شمارش نیست، خواست اعیان آن اسماء را ببیند، که در واقع دیدن خودش است، ... موجودی را خلق می‌کند و نام او را انسان و خلیفه می‌گذارد.»^۳ به همین دلیل هدف عرفان فنا در وجود معشوق است. سالک در

^۱ابعاد عرفانی اسلامی، آن ماری شیمل، انتشارات دفتر نشر فرهنگ، ص ۱۳۴.

^۲تذکرۃ الاولیاء، عطار نیشابوری، نسخه نیکلسون، چاپ بهزاد، ص ۷۷۲.

^۳شرح فصوص الحكم، تاج الدین خوارزمی، انتشارات مولی، فص آدمی.

اثر سیر و سلوک خود به مرتبه فنا می‌رسد و دیگر خودی ندارد، هر چه هست اوست.
اما در انتهای تهذیب اخلاقی باز وجود انسان مطرح است و ما با انسانی مواجهیم که
پس از تحمل مشقت‌ها خلق و خوی خود را نیکو و پسندیده کرده است
مراحل روحی در اخلاق، محدود است اما در عرفان این مراحل بسی

گسترده‌تر و وسیع‌تر می‌باشد ، طوری که خود اخلاق از نظر عرفایی مانند خواجه عبدالله انصاری جزء یکی از ده مقالات و منازل به حساب می‌آید و خود به ده باب تقسیم می‌شود که شامل صبر، رضا، شکر، حیا، صدق، ایثار، خلق، تواضع، فتوت و انبساط می‌باشد و به جز این منزل خواجه به نه منزل دیگر قائل است که شامل بدايات، ابواب، معاملات، اصول، وادی‌ها، احوال، ولایات، حقایق و نهایات می‌باشد و هر کدام به ده باب تقسیم می‌شوند که عبور از آنها برای سالک ضروری می‌باشد و از مسائل مهم در عرفان، وجود مراد یا پیر و مرشد می‌باشد که در اخلاق

حداقل به این شدت وجود ندارد . به دلیل آنکه حالات درونی و راههای معنوی انسان‌ها با یکدیگر متفاوت است و صد در صد حکم کلی ممکن نیست لذا ولایت و اشراف مستقیم مراد نسبت به مرید در سیر باطنی ضرورت می‌یابد. عرفان تکروی را جایز نمی‌دانند چرا که در این راه خطرها بی‌شمارند و غالباً سالک را از پای در می‌آورند و اگر هم کسی به ندرت بی‌ارتباط با شیخ و استاد به جایی برسد باز هم حتماً در اثر همت و امداد پیری غایب بوده است اما به هر حال بهره حاضران در محضر پیر و استاد بیشتر خواهد بود.^۱

^۱ عرفان نظری، یزربی، تبلیغات اسلامی قم، ص ۴۱۵